

و جمعی از قضات و ققهاء و شهود را احضار کرد و آیات فوق را بیرون آورد و به تقیب ابو احمد حاجب گفت بفرزندت محمد شریف رضی بگو از زیستن نزد ما چه خواری دیدی و کدام ستمی از ما بتو رسید و چه زبونی در کشور ما کشیدی و صاحب مصر با تو چه میکرد که ما نکردیم آیا ثقات را بتو واگذار نکردیم آیا ولایت دیوان مظالم را بتو ندادیم آیا حاج را بتو تفریض نکردیم و تورا بر حرمین و حجاز خلیفه نمودیم آیا از صاحب مصر بیش از این مقام میتوانست تحصیل کند تقیب ابو احمد گفت اما آن آیات را نه از زبان شریف رضی شنیدیم و نه بخطش دیدیم و دور نیست بعضی از حساد و دشمنان آنها را بهم بافته و بشریف رضی نسبت داده است القادر بالله گفت هرگاه قضیه چنین است اکنون محضری باید نوشت و از انساب ولایت مصر قدحی کرد و شریف رضی خط خود را در آن آماده نماید هم در آن مجلس محضری نوشتند و تمامت حضار شهادت خود را در آن گذاشته و شریف ابوالاحمد و شریف مرتضی محضرا برداشته نزد شریف رضی بردند تا او نیز شهادت خود را در آن بنویسد شریف رضی از نوشتن امتناع نمود و گفت نمینویسم و از دعوات مصر ترسانم و آن آیات از من نیست و سوگو کند یاد کرد که از اشعارش نیست و معرفتی بآن ندارد شریف ابو احمد اصرار کرد که خطش را در محضر بنویسد نوشت و گفت از دعوات مصریین بیم دارم چه معروفند باین خصلت که ناگهان اشخاص را بکشند شریف ابو احمد گفت شکفتا از آنکس میترسی که میان تو و او ششصد فرسنگ فاصله است و از آنکس نمیترسی که میان تو و او یکصد ذراع مسافت است آنگاه شریفین سوگو کند یاد کردند که با شریف رضی سخن نگویند و این کار را از ترس و تقیه از القادر بالله کردند.

این حکایت در صورتیکه بصحت پیوسته باشد نهایت رمیدگی شریف رضی را از القادر بالله میرساند و من در فصل معاصرین وی از خلفا و سلاطین بدوره القادر بالله اشارتی میکنم تا درست از نظری که شریف رضی با او داشته

وقوف یابیم و در اینجا از نگارش این نکته ناگزیریم که القادر بالله چیزی را بر شریف رضی تحمل کرده که با آیین مردی و مردمی سازگار نیست و آن قدح در انساب و لات مصیر است و میدانیم حریت نفس شریف رضی هرگز اجازه ندهد که در آن باره سخنی گوید. تا چه رسد باینکه در محضر بخط خود بنویسد و الحق این کار شریف رضی بزرگترین نمونه بزرگی نفس اوست و با آنکه میدانست که القادر بالله آرام نمیگیرد تا منصب تقاب را از او باز پس نستاند چنانکه مطابق نقل ابن ابی الحدید پس از چند روز این کار را کرد با این حال اندک دغدغه در خاطرش راه نیافت و بر سر مخالفت پاك استادگی کرد.

این شیوه کسی است که بر نفس خود قیمت نهد و در تاریخ شریف رضی از اینگونه عزت نفسها بسیار دیده میشود و بگفته خودش .

کم عرضوا لی بالدنیا و زخرفها      لعمرك اهلوك فلم ارفع لها راسا  
والبتة کسیکه دنیا را بر او عرض کنند و سرخود را بطرف آن بلند نماید در رفیعترین درجات عزت نفس باشد.

#### وفا داری

خوی حق گذاری و وفاداری در شریف رضی چندان بایدار بود که تو گوئی بر آن خوی سرشته شده است و میدانیم با هر کس که پیمان دوستی بسته و یا از کسی محبت و احسانی دیده بویفا داری و حق گذاری برخاسته است تا آنجا که پس از مردنش و یا از منزلت و اعتبار افتادش نیز وفاداری کرده است.

بیشتر مردم چنین نیستند و با مردی که پیمان دوستی بندند در صورتیکه داری خوی وفاداری باشند رعایت جانب خود را بیشتر از دوست خود میکنند و هرگاه دیدند که دوستشان از اعتبار خود ساقط گشت و یا آنکه بدو دجهان گفت یکسر نقش دوستی را از لوح دل پاک میکنند چه بهتر که اینان را وفادار ندانیم زیرا وفادار کسی است که در هر حال وفادار باشد خواه دوستی ثروتمند باشد و یا نادار و خواه در اوج عزت باشد یا در حضيض ذلت بلکه وفادار کسی است که در هنگام سقوط و افتادن دوستش از همه اعتبارات بویفا .

داری برخیزد و بدوین روش که گفتیم وفاداران در جهان اند کند .  
ما برای وفاداری و حق گذاری شریف رضی گواههای بسیاری داریم  
و بچندین موضوع آن اکتفا میکنیم .

الطایع لله عباسی همواره جانب شریف رضی را رعایت میکرد و از  
احترامش دریغ نمیکرد شریف رضی نیز منتهای وفاداری را کرد زیرا در سال  
۳۸۱ که بهاء الدوله دیلمی الطایع لله را مأخوذ نمود و او را بخانه خود برد  
و تمام ذخائر دارالخلافه را تصرف کرد و خلع او را از مقام خلافت اعلان  
نمود شریف رضی گرفتگی خاطر و تحسر خود را در قصیده که مطلعش اینست .  
لواعج الشوق لخطیهم و تصمیمی و اللوم فی الحب ینهاهم و بغریبی  
اظهار نموده و هم در سال ۳۹۳ که الطایع بالله در مجلس جان سپرد  
شریف رضی در مرثیت اوقصیده پرداخت و از این شعر بهتر کسی نمیتواند در مقام  
وفاداری بسراید اینک یکی از ابیات آن قصیده است .

قد کان عاقدنی الصفاء فلم ازل عنه و ما تقوی علی صفاؤه  
و لقد حفظت له قاین حفاظه و لقد و قیت له قاین وفاؤه  
از آن بالاتر وفاداری و حق گذاری بود که نسبت بابو اسحق صابی  
نمود و الحق گواهی صادقتر از آن متصور نیست بحکم اینکه ابواسحق ابراهیم  
بن هلال در کیش صائبه میزیست (۱) لکن بقانون فضائل آراسته بود و بگفته  
صاحب بن عباد سومین منشیان و نویسندگان آفاق در عصر خود بود شکفت اینست که  
با همه آمیزشی که با مسلمین داشت از کیش خود بر نگشت با این وصف تمام  
قرآن مجید را حفظ داشت و با مسلمین با سبرتی پسندیده و روشی خوب

(۱) صائبه از فرق ملین بیروند و میتوان گفت برخ میان ارباب ملل و اصحاب نحل واقعه شده  
اند زیرا از یکطرف طریقه خود را بحضرت شعیب و ادیس منتهی میسازند و از طرف دیگر  
احکام و تکالیف را از امور عقایه دانسته و خود هر چه قنوی دهند بآن عمل نمایند و تعبد بفرمان  
نبی را جایز نشمرند و به پیمبرانی که پس از شعیب و ادیس آمده اند ایمان ندارند و صابین چند فرقه اند  
اصحاب روحانیات و اصحاب هیاکل و اصحاب اشخاص و حرفایون و تفصیل مسالک هر فرقه در  
کتاب ملل و نحل مسطور است .

سلوك ميگرد و در ماه رمضان همچون مسلمانين روزه ميگرفت و ميان او و شريف  
رضي دوستي بود و ابواب مكاتبات ميانشان باز بود و رسائليكه طرفين پرداختند  
و يكيديگر فرستادند شريف رضي آنها را يکجا جمع کرد و اين رسائل منشور و  
منظوم بود و هر آنچه شريف رضي نظم مينمود ابواسحق بهمان بحر و قافيه  
پرداخته بنزد وي ميفرستاد و هر آنچه ابواسحق ميسرود شريف هم بر آنمنوال  
گفته نزد او ميفرستاد باري ابواسحق در سال ۳۸۴ از دنيا برفت و شريف  
رضي در آنوقت بيست و پنجساله بود و در مراثيت او قصيده بلند نظم کرد که  
مطلعش اينست .

اعلمت من حملوا على الاعواد      ارأيت كيف خبا ضياء النادی  
جمعی از مسلمين زبان بملامت شريف رضي گشودند و طعنها زدند که  
مانند تو شريف قرشي را شايسته و روا نبود که مانند ابواسحق صابی کافريرا مراثيت  
گويد در جواب ايشان گفت مرا بر فقدان آن فضل و کمال مراثيت است نه بر  
فوت آن چنه :

از اين رفتار شريف رضي دو چيز فهميده ميشود يکی عشقيکه بفضل  
و دانش داشت چندانکه در هر کس آنها را مييافت بي پروا با او اظهار علاقه مينمود  
و اين خوي حقيقت جويان و فضليت دوستان است ديگر خوي وفاداري بلکه  
بلندترين درجات آن را ميدانيم مراثيتي که شريف رضي گفته جز از خوي وفاداريش  
برنخاسته و خود يقين ميدانست که در اين کار ملامتها خواهد شنيد و نکوهشها  
خواهد ديد شگفت تر آنکه هر وقت از مقابر شونيزيه مي گذشت و بمدفن  
ابواسحق نزديک ميشد از مرکب پياده ميگشت و تا از برابر قبر او نميگذشت  
بر مرکب نمي نشست و در سال ۳۹۳ که گذارش بر مقابر شونيزيه افتاد و قبر  
ابو اسحق را بديد از نوقطه در مراثيت او گفت که مطلعش اينست .

لو لا يذم الركب عندك موقفي      حيت قبرك يا ابا اسحق  
خوي وفا داري از حریت نفس جدا نيست و تا کسی روحش آزاد

نباید هرگز اینگونه وفاداریها و حق گذاریها نمیکند و میدانیم شریف رضی چنانکه خود گفته است .

و لکنها نفس گماشت حرة      وصول ولوفی ماضغ الاسدالورد

در دهان شیران هم باشد روحش آزادست و از مرثیتی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی را گفته نیز میزان حق گذاری و حریت نفس معلوم گردد زیرا عمر بن عبدالعزیز از تمامت خلقای امویین بصلاح و عدل و سیرت ممتاز بود لکن تنها این خویها روح شریف رضی را بجنبش نمیآورد که در باره وی مرثیت بلکه مدیحت گوید بلکه عمر بن عبدالعزیز بزرگترین خدمتی که بدو دمان پیغمبر کرد این بود که فرمان داد از نسب امیرالمؤمنین علی ع زبان کوتاه گرداند و با کوششی هرچه تمامتر آن روش ناهنجار را که میراث معاویه بود از میان برد و هم نسبت بجعفر بن محمد ع نهایت اخلاص را اظهار میکرد و در میان مشگلهای غسل دراهم و دنائیز منبهاد و برای جعفر بن محمد میفرستاد تا مبادا امویین که پیرامونش بودند بر آن وقوف یابند شریف رضی بیاد آن خدمات عمر بن عبدالعزیز که افتاد بی اختیار این ابیات گفت .

یابن عبدالعزیز لو بکت العین	فتی من امة لبکیتک
غیر انی اقول انک قد طبت	و ان لم یطب ولم یزک یتک
انت نزهتنا عن السب والقذف	فلوا مکن الجزاء جزیتک
ولو انی رایت قبرک لاستحییت	من ان اراه و ما حییتک
و قلیل ان لو بذات و ماء البدن	ضربا علی الذری و سقیتهک
دیر سمعان لا اغیک غیاد	خیر میت من آل مروان میتک
انت بالذکر بین عینی و قلبی	ان تذایت منک او قدنا یتک
و اذا حرك الحشا خاطر منک	تو همت انی قدر ایتک
و عجیب انی قلبت بنی مروان	طرا و اتی ما قلبتک
قرب العدل منک لمانای الجور	بهم فاجتنبتهم و اجتبتک

فلو انی ملکت دفعا لهما      تا بک من طارق الردی لفدیك  
 خوی وفاداری چندان بر شریف رضی غلبه داشت که دوستانش را پس  
 از مردن از یاد برد و نامشان را برای مرثیتی که برایشان گفت زنده نگاه  
 داشت و آیا کسی را میرسد که بگوید شریف رضی از اینکار جز وفاداری منظور  
 دیگری داشت بالاتر از این در ماه رمضان از سال ۳۸۷ دویستان و نزدیکان خود  
 را که بدرود جهان گفته بودند پیاد آورد و بر قدانیشان نحسرها اظهار نمود  
 و پیادشان قصیده پرداخت که چند بیتي از آن نگاشته میشود .

واهدی الی الارض شخصاً غریباً	اودع فی کل یوم حبیباً
یمرالزمان علی الخطوب	قعدت بمدرجۃ النائبات
واعطی المنايا حبیباً حبیباً	علی الهم انفق شرح الشباب
تخالس فرعی قضیبا قضیبا	بمن اتسلی و ایدی المنون

و تمام ابیات این قصیده بهمین روش تراویده روح اسفناک و دل افسرده  
 اوست و آیا جز وفاداری چیزی محرك وی بوده است .

### زهد

مردم تا حقیقت زهد را ندانند بر این خصلتی که روح شریف  
 رضی را زیبی هرچه نامتر می بخشید چه قیمتی نهند چه بهتر که در معنی این  
 خوی سطری نگاشته گردد .

زهد چیزی از دنیا و زیور آن دل سپردن است و پیوستگی همه چیزهای  
 جهان را از روح جدا کردن و برای هرکسی این خصلت ضرورت دارد  
 بحکم اینکه دنیا بر يك منوال نیست و هر روز بلکه هر ساعت در تغیر و تبدل  
 است روزی بدهد و روزی بازستاند پس بر اینجهان آشفته و دنیای متغیر چه امیدی  
 توان داشت که دل بزخارف آن سپریم چه بهتر که هر اندازه بیرون ما جهان  
 گذرنده پیوستگی دارد دروت ما از قید تمام علائق آزاد باشد گذشته  
 از اینکه زهد در تهذیب اخلاق و تقویم ملکات مدخلیت تامه دارد .

اینست معنی زهد و خاصیتی که بر آن بار است و چنانکه گفتم پیش از چند سطر را در پیرامون آن مشغول نگردم باشد تا وقتی که فرصت بدست شود و توفیقی یار آید کتابی در آن بنکارم که راستی خصلتی است که هر کس را بدان نهایت احتیاج است

شریف رضی با آنکه ثروت و ریاست و مناصب و شئون پیرامونش چرخ میزد بهیچ يك از آنها دلبنده نبود و در منتهای آزادی روح میزیست و همین زهدش بود که بر اظهار حقایق دلیرش میکرد زیرا کسانی از گفتن حق دریغ دارند که میترسند ثروت و یا منصب و یا اعتبار شایسته از میان برود لیکن شریف رضی تو گوئی بر چرخهای گوناگونی که جهان میزد کاملاً آگاه بود و میدانست بر هیچ چیز آن اعتماد نیست و همواره نقشه بی اعتباری جهان را در پیش روی خود ترسیم میکرد و بخاطر خود می سپرد و زبان نظم میگفت

ایحزاع المرء لمآلاته و کلمما یدرکه فوت

یعنی بر آنچه از دست انسان میرود آیا آدمی بیقرار می گردد هر آنچه چیزی که بانسان میرسد از دست رفتنی و فوت شدن است و برای آنکه یکسر رشته علائق خود را از جهان بکسلاند .

دنیا را بدینصورت ترسیم مینماید

مالی الی الدنیا الغروره حاجه	قلبخن ساحر کیدها النفاث
طالقتها الفساحسم دائها	وطلاق من عزم الطلاق ثلاث
سکنتها محذوره و عهدها	منقوضه و حبالها انکساث
ام المصائب لا یزال یروعنا	منها ذکور نواب و اناث
انی لاعجب من رجال امسکوا	بحبال الدنیا و هن رثاث

كنز والكنوز واغفلوا شهواتهم فالارض تشبع والبطون غراث

اتراهم لم يعلموا ان التقى ازوادنا وديارنا الاجداث

و ما صادقترین گواه را بر زهد شریف رضی داریم بحکم اینکه  
 با همه پیوستگی که با خلفا و ملوک و وزراء و اشراف و ثروت و مناصب داشت  
 تو گوئی یکسر از همه جداست و جز با فضایل نصائی خود پیوستگی ندارد  
 و نظر بهمین دل پاک و روح آزاد داشت که توانست با چشم بصیرت حقایقی  
 که از دیدگان پنهان است به بیند چنانکه مؤلف روضات الجنات آورده است  
 که روزی شریف رضی بشریف مرتضی در نماز اقتدا کرد در اثنای نماز ترك  
 اقتدا کرد و نماز را فرادی نمود شریف مرتضی از او پرسید چون شد که  
 نماز را فرادی کردی گفتا دیدم تو را که در خون زنان فرو رفته شریف  
 مرتضی گفتارش را تصدیق کرد و گفتا در اثنای نماز در مسئله از مسائل حیض  
 فکر میکردم

شاید خوانندگان این موضوع را بغرابت حمل کنند لیکن غرابتی  
 ندارد و باید برای حل این غوامض درس اسرار روح را خواند که هیچ  
 چیز از روح انسان در صورتیکه از آلودگیها پاک بدر آید و از خود غافل و بیخبر  
 نباشد پنهان نیست.

دنیا و مناصب آن شریف رضی را مشغول خود نکرد و  
 روح او را در تصرف نگرفت و از همین روی بود که در هیچ حال از  
 فضائل برکنار نگردید و خدا را بسزا پرستش نمود و پیرامون محافل لهو  
 نکردید و با کسانی که راه باطل را می پیمودند گاهی راه نسپرد و همواره  
 با حق پرستان بسر برد و بتربیت و تعلیم کوشید تا جان بجان آفرین  
 تسلیم نمود.



### شکرگزاری

شریف رضی بر خوی شکرگزاری مجبول بود و این همان خصلتی است که هرگاه در کسی نباشد از شمار آدمیان بیرونست با این همه شکر گذاران اندکنند.

شکرگزاری از مهمترین فرائض ذمه بشریت و شکر منعم با اتفاق واجبست خواه منعم آفریدگار باشد یا خلق و پیغمبر اسلام فرمود آنکس که نعمت مردم را شکر نماید نعمت خالق را شکر گذاری نکرده است و هرگاه با دقت ملاحظه کنیم می بینیم ناسپاسی است که درهای نعمت را بر روی ما بسته دارد.

شریف رضی نعمت و احسان را از هر کس بود بزرگ می شمرد و بشکرانه آن میپرداخت و همان قصاید آبدار که در مدیحت اشخاص نظم کرده بهترین نمونه خوی شکرگزاری است.

بیشتر گفتیم که شریف رضی عطایا و جوائز را نمی پذیرفت و بدین وسیله شانهاش از بار شکرگزاری خالی بود لکن آیا مثل شریف رضی بر فرض که جوائز بزرگان را قبول نماید روا میدارد که بشکرانه آن برانخیزد و آیا اکرام و احترام و تبعجیلی که از او می نمودند خود یگانه مسبب آن نیست که او را بر شکرگزاری تحریک نماید و آیا بزرگانی که شریف رضی را بر اقران مقدم میدانستند و مناصب بزرگ بوی تفویض میکردند سپاس ایشان فریضه ذمت او نیست.

شریف رضی برای ادای فریضه ذمت بر خود چیزی را بزرگتر از این نمیدانست که با زبان و دل ارباب نعمت و احسان راستایش کند و بگفته خود.

خضر الریاض صنایع الدیم

و بین قدر مواقع الکریم

فلا شکر تن نداک ما شکر ت

فالحمد یقی ذکر کل فقی

و الشكر مهر للصنعة ان طلبت مهوور عقائلي النعم

همچنانکه سبزه‌های بوستان از احسان باران شکر گزاری میکنند من نیز  
جود و احسان تو را سپاس میگویم آری سپاس است که نام هر جوانمردی را  
جاوید دارد و قدر کرم و بزرگی را ظاهر سازد شکر گزاری مهر نیکو  
کاری است و عروسان مجلله نعمت‌ها مهر خود را می‌طلبند بنابراین کسی چه  
حق دارد که بر شریف رضی برمدایحی که گفته و آنرا بهترین وسیله شکر  
گزاری دانسته خرده بگیرد ما از خلفا و ملوک چشم می‌پوشیم و بدوستان  
شریف رضی می‌نگریم می‌بینیم شریف رضی در شکرانه یکی از دوستانش چنین  
گفته است .

لای صنایعه اشکر	وفی ای اخلاقه انظر
فتی طائب المجد فی بته	هو السیف والعارض الممطر
فتی کالحسام و صوب الفمام	ذا یستهل و ذا یمطر
اذا از دحمت فیه الحاظنا	وقد ضم اعطاه الممطر
تری انت جلیابه لامة	من الباس او تاجه مغفر
واجريت شکری الی شأوه	فجاء و انقاه تزه

من میخواستم در زیر عنوانی بخصوص عذر مدیحتهای را که  
شریف رضی گفته بخوام تا دوران بیخبر زبان بطعن چنان دانشمند پاک  
سرشت با گیزه نهاد نگشایند و هم اکنون فرصت بدست آورده سطری  
چند در پیرامون آن مینگارم و شاید که در تحت عنوان نظم و تروی بخشی  
دیگر بیارم .

من در زیر عنوان شکر گزاری مدایحی که شریف رضی گفته  
بایسته می‌شمرم زیرا بگفته خود شکری که پایدار بماند و در ادوار گیتی  
پاینده باشد بهترین سپاسگزارها است گذشته از این مگر نه اینست که مردان  
بزرگ که خوی حسد و کبر در ایشان نیست هر کس که کار نیکوئی کرده و یا

خصلتی ستوده دارد اورا نیکو کار و ستوده خصلت گیرند و برای کاری نیکو که کرده زبان بستایش او دراز میکنند .

این خوی بدانت که نیکو کاران و بدکاران را در يك ردیف شمرند و نیکو کار را بحقام نیکی شناسند و نستانند برای نمونه گواهی بیاورم .

جهان از خوبیها و بدیها مالا مال است هر چند بگفته فلاسفه و دانشمندان وجود شرم محض نیست و جنبه خیریت آن غالب است لیکن مادر این مقام وارد این مسئله نیستیم و البته وجود خیر محض است و ما با قیاس و اندازه که موجودات جهان را با خود میگیریم آنها را خیر و یا شرم میدانم و این گفته نیز مخالف با فرموده بزرگان و حکیمان نیست .

اکنون میگویم در این جهان که از خوبیها و بدیها پر است از کجا رواست که کسی يك آنها را بد داند و چرا خوبیهای آنها نباید ستود زشتکار آنکس باشد که بر همه چیز جهان نکوهش کند و یکسر خوبیهای آنها از یاد ببرد .

ممدوحین شریف رضی نیز خصلتهای ستوده داشتند و خصلتهای ناپسندیده کجا رواست کسی خصلتهای خوب ایشان را بجرم اینکه ملکات رذیله نیز دارند نستاند بخصوص که همان خصلتهای خوب منشاء آثاری بوده که شریف رضی را بستایشگری واداشته است .

باری ما این کار شریف رضی را ستوده می‌شمریم و شاید در جای دیگر فروتر در پیرامون آن خامه فرسائی کنیم .

### جنایتکار در نظر شریف رضی

شریف رضی با همه بردباری و نرمی در عقوبت جنایتکار بی پروا بوده و ناپکار را سخت مواخذه نمیکرده است و از جمله قضایائی که از او در شکنجه کردن جانی آورده اند داستان علویه ایست که از شوهر خود شکایت

پیش شریف رضی ببرد و مؤلف روضات الجنات بدین روش نقل نموده است که علویه نزد شریف رضی رفت و از شوهر خود شکایت کرد که با عیال و اطفال خرد سالی که دارد و با آنکه در آمدش اندکست در آمد خود را قمار کند و مارا گرسنه گذارد و از این رهگذر مارا در عسرت و سختی نشانده است شریف رضی تحقیقی بعمل آورد و جمعی بر راستی گفتار علویه شهادت دادند همینکه قضیه بثبوت رسید شوهر او را احضار کرد و فرمان داد تا او را برو بخواباند و نازیانه براو بزنند و علویه مینگریست و همی انتظار میبرد که از زدن اودست بازدارند لیکن برخلاف دید که در زدن شوهرش مبالغه کردند و از صد نازیانه بیشتر براو زدند قریب بر آورد که اطفالم یتیم و بی پدر شدند شریف رضی روی خود را به علویه برگردانید و گفت تصور کردی شکایت شوهرت را بمعلم مکتبی کردی .

این کار شریف رضی ستوده و از دو جنبه پسندیده است یکی آنکه غالباً جنایت کاران و بزه مندان با تادیبها و عقوبتهای مختصر به نیکوکاری بازگشت نکنند و تا خویشتن را از تحمل کردن عقوبت عاجز و درمانده ندانند از ناپکاری باز نگردند بنابراین کاری ستوده و بسزا بوده است و هم از این کار میتوان فهمید شریف رضی تاچه اندازه دوستدار معروف و بدخواه منکر بوده است دیگر آنکه در آن روزگار که شریف رضی نقابت داشته تا معروف بسخت گیری در عقوبت نمی بود علوین درست بر اصلاح و سداد نمی افتادند خصوص با احترامی که در میان مردم داشتند و در حقیقت این احترامها خود بهترین بهانه برای شورش و غوغا بود و میدانیم مانندهای شریف رضی بسیار اندکند که هر چیز را بجای خود بشناسند و از احترامهایی که می بینند همانرا مایه صلاح گیرند و میدانیم کسیکه میخواهد بر دودمان ابوطالب نقابت کند و مقصودش صلاح آن جمع است ناگزیر است که بدکار و جنایتکار را سخت مورد مواخذة و عتاب قرار دهد باری شریف رضی از ستودگان است و این کارش نیز پسندیده است .

### علو همت

مناصبی را که شریف رضی داشت نمی توانست روح بلند پروازش را آرام نگاه دارد تا آنجا که می بینیم آرزوی خلافت را در مغز می پروراند .

شبهه نیست در اینکه شریف رضی تادریست زیر و روی این آرزو را نمی نگریسته در اندیشه آن نمی افتاده است لکن باید دانست منشاء پیدایش این اندیشه چه بوده است .

بعضی از دوران بیخبر گویند ابواسحق صابی بمناسبت اینکه از علوم غیبیه آگاه بود شریف رضی را مژده خلافت داد و این اشعار را بدو فرستاد .

اباحسن لی فی الرجال قراسة	تعودت منها ان يقول وصدقاً
وقد خبرتني عنك انك ماجد	سترقی الی العلیا ابعدمرتقا
فوفيتك التعظیم قبل اوانه	وقلت اطال الله للسید البقا
واضمرت منه لفضة لم اخرج بها	الی ان اری اظهار هالی مطلقاً
فان مت اوان عشت فاذا كر بشارتی	واوجب بها حقاً عليك محققاً
وكن لی فی الاولاد و الاهل حافظاً	اذما اطمان الجنب فی مضجع النقا

لکن بعقیده من این گفتار درست نیست و ما شریف رضی را خردمندتر و دورین تر از آن میدانیم که بگفتار ابواسحق فریفته گردد بلکه گمانم آنست که ابواسحق از اشعار و گفتار خود شریف رضی این معنی را استفادت کرده و در چند بیت نظم نموده و بشریف رضی تقدیم کرده است و حقیقت امر آنست که بضاعت خود شریف رضی بوده که بوی بر کشته است .

آنچه بنظر من در این موضوع میرسد اینست که شریف رضی اوضاع خلافت را آشفته میدید و منشاء آشفتنی آنرا جز این نمیدانست که

دودمان عباس لیاقت آنرا ندارند زیرا از یکطرف وحدت ممالك اسلام و از میان رفته و در اقطار مهم آن شاهان و امرای با اقتدار فرمانروائی میکنند و نسبت بمقام خلافت چندان عقیدت مند نیستند بلکه در قطر شام بنی حمدان و در قطر ایران آل بویه سلطنت میکنند و هر دو سلسله شیعه‌اند و در قطر مصر دولت علویین برپا است که هر چند در تشیع همسنگ آن دو سلسله نیستند لیکن دوستدار آن هستند و از طرف دیگر نفوذ سلاطین آل بویه را می‌نگریست که چنان اقتدار دارند که عزل خلیفه برای ایشان کار بسیار آسانست همچنانکه معزالدوله المکتفی را خلع نمود و المطیع را بر جای او نشاند و عضدالدوله المطیع را مجبور بخلع کرد و الطایع را بر جای او نشاند و بهاءالدوله الطایع را عزل کرد و القادر را نصب نمود بنابراین رسیدن بمقام خلافت برای شریف‌رضی چندان دشوار نبود بخصوص که بهاءالدوله بی‌اندازه بشریف‌رضی دل‌بند بود.

از اینها گذشته امراء و وزرائی که در عصر شریف‌رضی بودند بیشتر از هر کس باو ارادت می‌ورزیدند از قبیل وزیر ابن ابی‌الریان و امیر ابوالهیجاء حمدانی و ابوالحسن بن فضل مهلبی و ابوحسان مقله بن مسیب امیر نبی‌عقیل. این سلسله اندیشه‌های اساسی بود که شریف‌رضی را بمیدوار مبداشت و می‌گفت.

لو كنت اقنع بالنقابة وحدها      لمضضت حين باغتها آمالي

لكن لي نفسا تتوق الى التي      ما بعدها اعلى مقام عال

وهم راز درون را چنین ظاهر میکرد.

سيعلمون ما يكون مني      ان مد في ضبعي طول سن

و گاهی آرزوی خود را در آغوش کشیده میدید و میگفت

وعن قرب سيشغلي زماني      بر عی‌الراس لارعی القروم

نکته که در این مقام نگارشش ضرورت دارد اینست که حق پرستان و حقیقت جویان بمناسبت حقی که می پرستند و حقیقتی که میجویند همواره بانظر پاکی بمردم می نگرند و معتقدند که مردم خواستار رواج حقند و از بیخ برانداختن باطل و هرگاه دست بکار نمیزند برای آنست که روزگار فرصت بدستشان نداده و یا کسی که حق پرست و حقیقت خواه است نیافته اند و در صورتیکه بحق پرست رسیدند و روزگار نیز مساعدت کرد از پیشرفت دادن مقصود دریغ ندارند. شریف رضی از همان کسانیست که مردم را بدان دیده مینگریسته و حق داشته که چنان اندیشه را بنماید لکن می بینیم بس از آزمایشها که کرده وزیر و روی مردم را انگریسته اندیشه خود را همچون اندیشه کسی دانسته است که از زن نازاد انتظار فرزند آوردن داشته باشد چنانکه خود گفته است

وما انا الا كالعوارب نفسه      بقى ولداو العرس جداء عاقر

و از آنجائیکه عمر شریف رضی دیرنپایید درست نمی توان در این موضوع قضاوت کرد زیرا یکسال قبل از وفاتش می بینیم بهاءالدوله دیلمی نقابت طالبین تمامت کشور و بلاد اسلامی را بوی تفویض کرد و چنانکه در فصل نقابت گفتیم منصب نقابت بکدرجه از مقام خلافت پست تر بود آنهم نقابتی که بر بخشی از بلاد باشد فکیف بمنصب نقابت تمام شهرها بنا بر این باید گفت که هرگاه شریف رضی عمرش سپری نمیشد با آرزوی دیرین خود میرسید لکن قضا طومار عمرش را درهم پیچید و نخت خلافت را چنان اقبال و فرخندگی نبود که بوجود آن دانشمند با کینهاد زیب گیرد و دلبرترین سطور تاریخ خلافت را مورخین بنگارند

### دارالعلم و شهرت علمی شریف رضی

شریف رضی در علوم فقه و حدیث و کلام و فنون ادب بلند آوازه بوده و معاصرینش بدان اعتراف داشتند و بس است شهادت ابن جنی که از اساطین نحو و ادب بشمار میرود در ستایش کتاب حقایق التأویل فی متشابه التزیل که از مصنفات شریف رضی است بدین جمله ( شریف رضی در معانی قرآن کریم کتابی پرداخت که مانند آن بسی دشوار است پرداختن « لکن با این همه چه بهتر که از سیرت خود شریف رضی گواه آوریم چه او در ده سالگی بنظم شعر پرداخت چنانکه در همان اوقات افکار ادبا و شعرا را بمنظومات خود متوجه ساخت و می بینیم سالی چند بر آن نگذشت که ابن جنی یکی از قصاید او را شرح کرد و در کمتر از ده سالگی اصول ادب را از اساتید بزرگ مانند سیرافی و ابن جنی فرا گرفت و مبانی آنرا کاملاً استوار کرد و در هفده سالگی بتدریس و تالیف پرداخت و مدرسه بنام دارالعلم برای طلاب ترتیب داد و جمیع حوائج ایشان را در عهده گرفت و چنانکه پیشتر نگاشتیم هدیه فخر الملک وزیر را حتی طلاب دارالعلم شریف رضی نیز دریافتند مگر یکتی که پاره از دیناری جدا کرد بشرحی که نگاشته گردید بنابراین میدانیم در صورتیکه مدرسه پرداخته او و طلاب ناخوران او باشند تدریس و تعلیم ایشان را خود عهده دار است

دارالعلم - سومین مدرسه بغداد بوده است نخستین مدرسه راهرون الرشید بنانهاد و بیت الحکمة نامید و دومین مدرسه را شرف الدواله ابونصر وزیر در سال ۳۸۱ تأسیس کرد و شرف الدوله از علما و عظمای دیالمه بود و ثعالبی در نتیجه الدهر فصلی در ستایش او نگاشته است و مدرسه شریف رضی سومین آنهاست

چنانکه گفتیم شریف رضی حوائج طلاب را خود فراهم نمود و در خزانه نهاد و ابواحمد عبدالسلام بن حسین بصری را که در علم تقویم بلدان بلند آوازه بود خزانه دار نمود و در آن اوقات که شریف رضی مجمع علمی داشت



مجامع دیگری در بغداد دائر بود از جمله مجمع علمی شریف مرتضی که از دانشمندان فلسفه و کلام و فقه و اصول مرکب بود و از جمله مجمع علمی شیخ مفید که از اعظم فقهاء و متکلمین امامیه است و از جمله مجمع علمی شرف الدوله ابونصر مذکور بود و از جمله مجمع علمی ابوحامد اسفراینی از فقهای شافعیه بود باری از اینجا میتوان وسعت اطلاع و اشتغال علمی شریف رضی را دانست و چیزیکه شریف رضی را از دیگران ممتاز نموده اینست که وی با همه اشتغالی که بمناصب نقابت و ولایت دیوان مظالم و غیر آنها داشت از تدریس و تصنیف برکنار نبود و میدانیم چنان مشاغل خاطر را آشفته دارد و از آرامی که لازمه تدریس و تصنیف است برکنار دارد و از طرف دیگر همه اینها در عمر کوتاه وی انجام گرفت برآستی باید گفت شریف رضی از آیات بزرگ خدا بوده و گرنه عادتاً بسی مشکل افتد که این همه آثار آنها با آن همه گرفتاری آنها در عمر کوتاه از یکتن باقی بماند

### نظم و نثر شریف رضی

در باره نظم شریف از نگارش موضوعهای مهم باز نایستیم اکنون از نثر و اسلوب انشاء و ترسل وی بطری چند بنگاریم

ارباب تراجم همچنانکه شریف رضی را در شمار دانشمندان بزرگ و شاعران نیکو سنج ذکر کنند همچنین او را از مترسلان بلیغ دانند و در فصای که بعنوان ستایش بزرگان از شریف رضی بیارم بیخشی از آنها اشارت کنم اجمال سخن اینست که وی در اسلوب انشاء قدرتی فزونی داشته و بعضی از ارباب تراجم رسائل تریه او را چهار مجلد گفته اند درینم که از رسائل تریه وی در موقع پرداختن این کتاب حاضر نداشتم تا برای نمونه هر چند مختصر باشد بنگارم لکن هرگاه از خود شریف رضی پرسیم در جواب می شنویم که

نثرش از نظمش در نظرش عالیه تر بوده است بشهادت این بیت

نظم و نثر قد طمحت الیهما صددا و یعنوالا خبر الاول

و شکفت اینست که کمتر اتفاق افتاده یکن در نظم و نثر هر دو توانا باشد چندانکه همان اوجی را که نظمش داراست نثرش داشته باشد و ماوهر کس که نظم شریف رضی را دیده و درست در آن غور کرده و اندیشه را بکار برده میداند که وی در رشته کشیدن الفاظ ماهر و توانا بوده چندانکه تو گوئی الفاظ مسخر و در قید اطاعت اویند که بهر شیوه که خواهد آنها را در آورد بدون اینکه کمترین تکلف را در سبک آنها بکار برد بنابراین کسیکه نظمش این اندازه قویست نثرش نیز در همان پایه باشد اگر نگوییم نثرش از نظمش استوارتر و عالیتر است و سخن را در پیرامون نثرش تا همین جای پایان بریم زیرا چنانکه گفتم از رسائلش چیزی حاضر نداشتیم که راهم را برای قضاوت و سنجش آن باز دارد اکنون بر سر نظمش رویم .

نعمانی در یتیمه الدهر شریف رضی را اشعر طالبین دانسته با آنکه در آن دو دمان شاعران نیکو پرداز بسیار بوده اند و خطیب بغداد بشهادت جمعی از بزرگان فضل و ادب او را اشعر قومش دانسته است و ما میدانیم که شریف رضی در خور این ستایشها بلکه بیش از آنهاست بحکم اینکه از خرد سالی اصول و مبانی ادب را کاملاً فرا گرفت و فن قریض را درست بیاموخت و در فنون سخنوری در همان زمان توانا گردید چندانکه بزرگان ادب شیفته اشعار آبدارش گشتند و بتوانائی و مهارتش اعتراف نمودند

این رشته گفتار را اکنون باید گذاشت و از اهمیت نظم و مقدار تأثیری که اشعار شریف رضی در روح بزرگان و عظمای فضل و ادب بخشیده باید سخن گفت و عبارت دیگر بر آنسر نیستیم که برای نابغه بودن شریف رضی در شاعری گواه آریم بحکم اینکه این موضوع مسلم است و اساتید ادب گواه آن بلکه میخواهیم منشاء نبوغ او را بدست آوریم و بدانیم چه موجب شد که شریف رضی در شمار فحول شعراء و امرای سخن افتاده و شعرش را اینهمه زینت و رونق داده است

هرگاه درست زیروری این موضوع را بنگریم می بینم منشاء آن خود شریف رضی است زیرا فضایل و محاسن اخلاق که در روح وی تو گوئی نقش ثابت بخود گرفته و قابل انقیاد نیست موجب امتیاز شعرش گشته است بحکم اینکه هر شاعر و هر گوینده هر آنچه در کمون نفس از فضائل و یارذائل دارد در صورتیکه آزاد باشد ابراز مینماید و گفتارها و شعرهایش تراویده روح اوست و اینسخن قابل انگار نباشد و خوانندگان هر کتاب و یاهر دیوان شعری را که باز کنند میتوانند دیر یا زود از روح مؤلف و یا شاعر باخبر گردند و عقاید او را کشف نمایند باقید اینکه بداند نویسنده و یا سراینده آزاد بوده است نه اینکه دربند تقیه و ترس و یا سیر طمع و حب جاه و مال و منال بوده که در این صورت یقین است که روحش در تسخیر دیگری بوده و با اراده آزاد نبوده است و بالاین وصف میتوان از مجموع آنچه سرائیده است بر روحش پی برد و از ضمیر آزادش واقف گردید

بقیده من امتیاز شعر شریف رضی از اشعار شاعران بزرگ که در شرق و غرب بلند آوازه بودند مانند ابوتمام طائی و متنبی و بختری برای آن سلسله فضائلی بود که باروح او پیوستگی داشت و اشعارش بحقیقت تراویده همان فضائل نفسانی او بود که شاهوار جلوه میگردد و هر چه بیشتر در روح خوانندگان تاثیر میبخشد چندانکه آن حشمت و جلالت و هیبت را در اشعار خلفا و ملوک نمی بینم فکیف بشاعران دیگر تو گوئی بوی خلافت بلکه بوی نبوت از آن ها استشمام میکرد چنانچه شریف رضی خود نیز چنین بود مؤلف روضات الجنات آورده است که روزی شریف رضی در مجلس الطائع لله خلیفه عباسی بود و دست در محاسن خود همی برد خلیفه گفت گمان میکنم که بوی خلافت از آن استشمام کنی شریف رضی گفت بلکه بوی نبوت از آن استشمام میکنم و میدانم کیبکه این اندازه خود را به پیغمبر پیوسته کرده همی خواهد بتمام معنی

زاده وی باشد اینست که می بینیم فضائش حتی باشعارش آمیخته است  
 شگفت اینست که صاحب بن عباد بر اشعار متنبی شاعر شهیر عرب عیبها  
 میگرفت لکن باشعار شریف رضی چندان دلبنده بود که در سال ۳۸۰ کسی را  
 به بغداد فرستاد تا اشعار شریف رضی را استنساخ نماید شریف رضی در آنوقت بیست و  
 شش ساله بود قصیده پرداخت و نزد صاحب بن عباد فرستاد و این ابیات از آن  
 قصیده است

نثری الذی بک یقتدی و قصیدی	بینی و بینک حرمتان تلاقی
لا باتصال قبائل و حدود	و وصائل الادب التي تصل الفتی
واصون در قلائدی و عقودی	قد كنت اعطى عن سواك عقائلی
انی ادنس باللثام برودی	واحول افواه القریض فلاری
فالان طرق لی الی المحمود	ولقد ذممت الناس قبلك کلهم
کالسرد اعرضه علی داود	ان اهد اشعاری الیک فانها
وسقیت ما صبت علی رعودی	لکتنی اسقیت صفو خواطری
انی کذاک اجود بالموجود	وسمحت بالموجود عند بلاغتی

و از جمله کسانی که شایسته نظم شریف رضی بود تقیه دختر سیف الدوله  
 بزرگترین امراء و ادبای شام بود تقیه از عقائل زنان بنی حمدان و ادیبه های  
 آن خاندان است و با آنکه دیوان متنبی را حاضر داشت و میدانیم متنبی قصائد  
 بلندی در مدائح بنی حمدان بخصوص سیف الدوله پرداخته و در فن شاعری بلند  
 آوازه است باین وصف تقیه کسی را به بغداد اعزام کرد تا نسخه از دیوان شریف  
 رضی برگیرد و چون نسخه آن پرداخته شد و بنظرش رسید او کوئی نفیس ترین هدیه  
 بود که بدستش رسیده است و شاید همان احساسات ادیبانه تقیه بود که شریف  
 رضی را بر آن داشت که وقتی خبر فوت او را در سال ۳۹۹ شنید قصیده در  
 مرثیت وی پردازد و بنی حمدان را که همچو عقیده دارند بستاید و بدین شعر قصیده را  
 ختم نماید

اذا ابتدرت انساؤهم المساعي فعاظني و ظنك بالرجال  
 آری شریف رضی مجموعه خصائص حمیده بود و اشعارش  
 تراویده آنها و البته همچو سراینده و شاعری در صف نخستین شاعران  
 قرار گیرد

### مدائح

در زیر عنوان شکر گزاری نگاشتیم که بیشتر چیزیکه شریف رضی را  
 بر مدیحت گوئی واداشت همان خوی شکر گزاری بود که زبان گویای او را  
 بستایش ارباب حقوق میگذرد اکنون بروش دیگر همان موضوع را دنبال میکنیم  
 تا مقصود بهتر و بیشتر واضح گردد

در روزگاری که شریف رضی میزیست درست میتوان فهمید که عصر  
 تنافس ملوک بوده شاهان قنون ادب را ترویج میکردند وادب را نشاط می بخشیدند  
 وجوائز و عطایا میدادند و میدانیم هر دوره که ملوک مردم را بقنون ادبیه ترغیب  
 کردند وادیان را نزدیک گرفتند خود از هر کس بیشتر بهره آنرا بردند و شاهکارهای  
 ادبی را از قنون قریض مانند مدیح و تهنیت و وصف و غیر اینها بخویشتن  
 اختصاص دادند و هر شاعر توانائی که نزدیک می گرفتند بهترین قصائد خود را درباره  
 مدیحت ایشان می پرداخت

ملوک آل بویه که در دوقطر مهم عراق و ایران حکومت و سلطنت  
 میکردند در ترویج علوم و قنون ادب بسزا میکوشیدند بخصوص که بعضی از ایشان  
 مانند عضدالدوله دیلمی از بزرگان دانشمندان محسوب میشدند و بهمین مناسبت  
 وزرای دانشمند و کاردانی همواره انتخاب میکردند از قبیل ابن عمید و  
 فرزندش ذوالکفایتین و صاحب بن عباد و دربارشان از علما و فضلا و ادبا و شعرا  
 پیوسته پر بود و الحق دانشمندان گرانمایه از هر طبقه در آن عصر  
 بر خاستند

شریف رضی در همچوی عصری واقع شده بود باین وصف می بینیم تا  
بازده سالگی زبان بستایش ملوک باز نکرده چنانکه خود در قصیده که برای پدرش  
پرداخته است میگوید

### ورفعت عن مدح الملوک خواطری

لکن پس از آن با خلفاء ملوک بیوستگی پیدا کرد ملوکی که وصف  
ایشان نگاشته گردید چاره از مدح و ستایش ایشان نداشت و اینکار بهترین وسیله  
مالك گردیدن دلهای ایشان بود تا بتواند اغراض و مقاصد مشروعه را بدست ایشان  
تحصیل نماید و از اینجاست که در تاریخ شریف رضی دیده میشود که از ارباب  
حوادث بسیار شفاعت کرده و هم مقاصد شخصی خود را انجام داده است چنانکه در قصیده  
که در مدح الطائع لله پرداخته گفته است

غرضی بمدحك ان يطاعنی      عوج بسایمی و یعتدل  
و هم می بینیم در قصیده دیگری که برای الطائع لله نظم کرده  
گفته است

وانی اذا ما قلت فی غیر ما جد      مدیحا کانی لائک طعم عاقم  
چنانکه گفته است

مالك ترضی آن تگون شاعرا      بعداً لها فی عد دالفضائل  
با این همه می بینیم که ایشان را سزاوار ثنا گوئی ندانسته و  
گفته است

اکاشر انباء هذا الزمان      و اهزأ من نیلهم بامتداحی  
و قصائدی را که در مدح پرداخته خود بوارد الغلیل نامیده و  
گفته است

بواردل الغلیل کان قلبی      یعب بهن فی برد النطاف  
اسر بهن اقوا ما وارمی      اقیوا ما بثالک الا ثافی

چنانکه گفتم خاطر شریف رضی بچنان ستایشگریها راضی نبود و ملوک  
را در خور مدیحت و ستایش نمیدانست بلکه مدیحت را خاص پیغمبر زادگان و  
امجادش میدانست چنانکه گفته است :

اهذب فی مدح اللئام خواطری      فاصدق فی حسن المعالی واکذب  
و ما ا لمدح الا فی النبی و آله      یرام و بعض القول ما یتجنب

اینست نظریکه شریف رضی در مدیحت ملوک و وزراء داشته و هم  
اکنون باید دانست که در سرانیدن اصل شعر چه منظوری داشته است .

هرگاه ما اندیشه خود را در اینموضوع حکمفرما نمائیم و از خود  
شریف رضی پرسیم در جواب میشنویم که میگوید :

و ما قولي الاشعار الا ذریعة      الی امل قد آن قود جبینه  
وانی اذا ما باغ الله منیتی      ضمانت له هجن القریض و حوبه

بنابر این از نظم شعر جز این مقصود نداشته که با آرزوهای خود برسد  
و در صورتیکه شاهد آرزو را در آغوش کشد با نظم گستری کاری ندارد تو  
گوئی شریف رضی رتبه و مقام خود را بالاتر از شاعری میداند چنانکه گفته است

مالک ترضی ان تکون شاعرا      بعداً لها فی عدد الفضائل

لکن هرگاه بنظم پردازد همچون ره نوردیست که بدون بسج راه مقصود  
را پیش گیرد و یا همچون سلحشوریست که بدون سلاح بمیدان جنگ تاختن  
آورد و میدانیم نه آن بمقصود رسد و نه این بر دشمن چیره گردد اینست که  
می بینیم با همه مهارت و هنرمندی و استادی که در نظم دارد بدان نمیبالد .

منشاء پیدایش آن اندیشه در شریف رضی اینست که انسان تا توانا  
نگردد آرزوهایش نرسد و ناتوان و زبون هرگز بکمترین آرزویش نرسد بنا  
براین آنکس که میخواهد شاهد آرزویش را در کنار گیرد باید از ناتوانی بدر  
آید و توانا گردد و همچو توانائی جز از سخن گفتری برنخیزد بحکم اینکه

سخن بروران نزودی میتواند در دلها نشیمن گیرند و ارواح را در تصرف آورند  
 بخصوص در عصری که دلها بر سر راه سخن گستران نشسته و در انتظارند که از  
 خداوندان نظم سخنان دلپذیر بشنوند و از همین جاست که می بینیم شریف رضی  
 نزودی توانسته است قلوب خلفا و ملوک و وزراء و اکابر را در تصرف گیرد و ایشان  
 را برای تحصیل مقاصد خود براه اندازد لکن آرزوهای شریف رضی تنها آن  
 نبود بلکه آرزوهای بزرگتری داشت که ما در فصل مکتب شریف رضی بدان  
 اشارت کنیم.

در اینجا لازمست سطری چند در مبالغه و یا اغراقی که شریف رضی  
 در مدایح بکار برده بشماریم چه اینگونه مبالغه و اغراقها از امثال بحریری و متنبی  
 و ابو نواس چندان ناپسند نیست لکن از مثل شریف رضی که مجموعه ایست از  
 فضائل روانیست لکن این مشکل نیز با مطالعه احوال شریف رضی حل میگردد زیرا  
 می بینیم در هر مورد که مبالغه بکار برده چنان روحیه خود را بچند شعر فاصله  
 اظهار کرده که گوئی میخواهد عذر مبالغه گوئی خود را بخواهد که آن راه و  
 رسم من نیست و این شالوده را شعرای منقدمین طرح کرده اند و من از پیروی  
 ایشان ناگزیرم با این وصف روشی را که شریف رضی حتی در مورد مبالغه  
 و اغراق گوئی داشته برآستی میتوان گفت روشی ناپسند نیست زیرا می بینیم  
 در اتنای مدیحت گوئی که پای اغراق در میان می آورد خویشتن را مانند دیگر  
 شعراء باک زبون نمینماید و در همانحال بحماسه و فخر می پردازد و پیدا است که  
 می فهماند معدوحین در خور چنان ستایشها نیستند تا چه رسد باغراقها.

من براین دعوی گواهی صادق دارم و آن اشعار مرآئی است که تقریبات  
 دیوان شریف رضی را مشغول کرده است و از روح افسرده و سراسر هموم و  
 اخراش برخاسته و بمناسبت آنکه با روحش دمسازتر و موافقتر بوده است در  
 بلندترین درجات سخن قرار گرفته است.



میان مدیحت و مرثیت از این روی تفاوت قیاس باشد که آنرا هر کس  
تواند گفت و این را نه هر شاعری بحکم اینکه شاعر میتواند با مختصر شوقی که  
بر او پیدا میشود رقیق ترین معانی را در قالب لطیف ترین الفاظ بریزد و بمدیحت  
پردازد و بعبارت دیگر مدیحت سرائی با روح انسان موافق تر است زیرا بر اثر  
شوقی که بمحاسن و زیباییها بر حسب فطرت دارد به سرعت میتواند طبع خود  
را بستایشگری وادارد بر خلاف مرثیت گوئی که نه تنها طبیعت با آن همراه  
نیست بلکه باندازه میدان سخن پرور را برای شاعر تنگ میکند که گوئی راه  
یکسر بر او بسته است بنابراین کسی میتواند از عهده آن بر آید که روحش با آن  
دمساز باشد باین معنی که مردن يك دوست و یا بزرگ قوم احساسات و عراطف  
اورا تحريك نماید و دنیای بی اعتبار را با همه فریبهها و دغلکاریها که دارد در  
برابرش مجسم کند و با كمك هموم و احزان و افسردگیها که در روح خود او  
مخزونست بمرثیت سرائی پردازد.

شریف رضی از کسانی است که بتمام معنی زهد پیشه بود و دل را پاک از  
مهر دنیا خالی داشت و همواره صفحات بی اعتبار جهان گذرنده را از پیش روی  
میگذرانید و در ناپایداری و بقراری آن آیات بلند میپرداخت اینست که روحش  
بر از آلام و قلبش سراسر اندوه بود و با چنین وصف توانست در صف اول  
از مرثیت سریان قرار گیرد و این نیست جز از این روی که مرثیت گوئی با روحش  
دمساز تر و با فکرش موافقتر بود بحکم اینکه با آزادی میتوانست برای ملوك و خلفا  
با همه جلال و حشمتی که داشته اند برای ابراز احساسات خود تا پابرداری  
اوضاع جهان را مجسم کند و چنین گوید.

امسى یطنب بالاعـراء خبـاؤه

ابدا و عن ذاك الحمـا ضواؤه

یجلو جمال روا تهن رواؤه

ان الذی كان النعم ظلاله

قد خف عن ذاك الرواق حضوره

كانت سواقه طراز قـائه